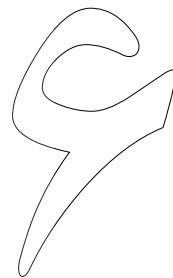


عوامل تعیین کننده روابط ایران و چین



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
محسن شریعتی نیا*

* محسن شریعتی نیا عضو هیئت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی می باشد.
m.shariatinia@itsr.ir

تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۲۱

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱، صص ۲۱۰-۱۷۹.



چکیده

روابط ایران با چین به گونه‌ای روزافزون در کلیت سیاست خارجی ایران اهمیت می‌یابد. با عنایت به این موضوع مقاله حاضر در پی تبیین متغیرهای شکل‌دهنده به این روابط است. به بیان دیگر پرسش کلیدی مقاله این است که چه متغیرهایی به روابط ایران و چین در وضعیت کنونی شکل می‌دهند؟ از نظر نویسنده، «برخی همپوشانی‌ها در سیاست خارجی دو کشور، مبادلات اقتصادی و نظامی و همکاری در حوزه انرژی، عوامل توسعه‌بخش روابط دو کشورند. از دیگر سو انتخاب استراتژیک چین و روابط همکاری جویانه این کشور با قدرت‌های غربی، عوامل محدودکننده این روابط به‌شمار می‌آیند». نویسنده معتقد است عوامل محدودکننده در سال‌های اخیر نقش مهم‌تری در شکل‌دهی به روابط سیاسی دو کشور ایفا کرده‌اند، به گونه‌ای که روابط سیاسی طرفین نسبت به گذشته محدود شده و روابط تجاری به‌عنوان مهم‌ترین حوزه همکاری‌های دو کشور مطرح شده است.

واژه‌های کلیدی: تجدیدنظرطلبی، ایران، چین، انرژی، همکاری، بازیگر ثالث، محدودیت

مقدمه

روابط ایران و چین هم قدیم و هم جدید است. قدیم از آن روی که این دو مهم‌ترین امپراطوری‌های شرق بوده‌اند و سنت دولتمداری در آنها از ریشه‌هایی کهن برخوردار است. طبیعی است که این دو امپراطوری که در جوار یکدیگر نیز بوده‌اند در طول قرون و اعصار، روابط خاصی را با یکدیگر برقرار سازند؛ روابطی که جاده تاریخی ابریشم و نفوذ فرهنگی متقابل دو کشور در یکدیگر، مهم‌ترین نمادهای آن به‌شمار می‌روند.

اما این روابط جدید نیز هست. زیرا از برقراری روابط رسمی میان دو کشور تنها چهار دهه می‌گذرد. جدید بودن روابط ایران و چین بدان دلیل است که این دو امپراطوری معظم شرق، تقریباً در یک دوره تاریخی، یعنی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی، رو به زوال رفتند و دستخوش استعمار شدند. به بیان دیگر دو کشور در این دوران از متن تاریخ جهان به حاشیه آن و رو به زوال رفتند.

در دوران پس از جنگ دوم جهانی نیز از یک سو ایران در جبهه غرب و در خط مقدم نبرد با کمونیسم قرار گرفت و از دیگر سو در چین پس از چند دهه جنگ داخلی در نهایت انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسید و دوره نوینی بر محور و مدار کمونیسم مائوئی در این کشور آغاز شد. طبیعتاً ایران، چین کمونیست را به رسمیت نشناخت و همگام با دنیای غرب، تایوان را به‌عنوان نماینده ملت چین به رسمیت شناخت. این دوره که از پیروزی انقلاب چین تا اوایل دهه ۱۹۷۰ طول کشید را می‌توان دوره‌ای تنش‌آلود در مناسبات دو کشور دانست. در این دوره چین، ایران را نوکر وفادار امپریالیسم می‌دانست و ایران، چین را کشوری توسعه‌طلب و متجاوز لقب می‌داد. اما فارغ از ادبیات دو کشور در مورد یکدیگر در این دوران، نکته اساسی آن است که آنان در دو سوی میدان جنگ سرد قرار داشتند و طبیعتاً

نمی‌توانستند با یکدیگر به ملایمت رفتار کنند.

این دوره در اوایل دهه ۱۹۷۰ به سر آمد. در این مقطع ایالات متحده در قالب دیپلماسی «پینگ‌پنگ» روابط خود را با چین بازتعریف کرد و راه برای بازتعریف روابط ایران و چین نیز همواره شد. سفر *شرف پهلوی* به چین در آوریل ۱۹۷۱ را می‌توان نقطه آغاز دورانی جدید در روابط ایران و چین دانست؛ دورانی که تا انقلاب اسلامی تداوم یافت. در این دوران، روابط رسمی دو کشور برقرار شد و گام‌های اولیه برای اعتمادسازی و همکاری برداشته شد.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران، همراه با تحولی دگرگون‌کننده در چین بود. تقارن این دو تحول، روابط دو کشور را وارد دورانی با ماهیت جدید کرد. با وقوع انقلاب اسلامی، سیاست خارجی ایران دگرگون شد و با شعار نه شرقی نه غربی در مسیر انقلابی‌گری قرار گرفت. ازدیگرسو در چین در دسامبر ۱۹۷۸ و در اجلاس سوم کنگره یازدهم حزب کمونیست، استراتژی کلان این کشور از انقلابی‌گری به توسعه‌گرایی تغییر کرد. به بیانی نمادین، جای ایران و چین در سیاست بین‌الملل عوض شد. ایران محافظه‌کار و مؤتلف امریکا به دژ انقلاب تبدیل شد و چین انقلابی که زمانی در پی نابودی امپریالیسم بود، عقلانیت را محور سیاست خارجی خود قرار داد و با ایالات متحده به‌عنوان رهبر اردوگاه سرمایه‌داری وارد همکاری استراتژیک شد. تقارن این دو تحول باعث شد تا ایدئولوژی، نقش‌چندانی در روابط دو کشور ایفا نکند و عمدتاً منافع مادی، آنان را به یکدیگر پیوند دهد.

ایران در فاصله‌ای اندک از وقوع انقلاب، درگیر جنگ با عراق شد و روابط آن با دو ابرقدرت به‌ویژه ایالات متحده تیره شد. این قدرت‌ها و بسیاری دیگر از کشورها، ایران را تحریم تسلیحاتی کردند و گزینه‌های این کشور را برای دستیابی به تسلیحات مورد نیاز در جنگ با عراق محدود کردند. در این مقطع چین به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گزینه‌ها برای تأمین تسلیحات ایران در آمد و با سفر *هاشمی رفسنجانی* به این کشور در جولای ۱۹۸۵، دوره‌ای جدید بر محور همکاری‌های نظامی در روابط دو کشور شکل گرفت. آن‌گونه که هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود آورده است، فروش سلاح مهم‌ترین محور مذاکرات وی با مقامات چینی بوده است. او در کتاب خاطرات خود می‌گوید: «به دیدار آقای *دنگ شیائوپینگ*، رهبر

چین رفتیم و یک ساعت مذاکره کردیم. برای فروش اسلحه در زمان جنگ قول صریح نداد ولی خیلی تمایل به روابط اقتصادی دارند و به ارز نیازمندند... آقای ژائوژیانگ، نخست‌وزیر چین... برای ملاقات آخر و خداحافظی به اقامتگاه آمد... ملاقات رسمی انجام شد و سپس به درخواست من جلسه، خصوصی شد. درباره گرفتن موشک‌ها صحبت کردیم. او موافقت کرد و فوریت تحویل را پذیرفت... چینی‌ها خیلی تأکید دارند که مسئله فروش تسلیحات مخفی بماند.» (هاشمی، ۱۳۶۴: ۱۶۱). نکته بسیار مهمی که هاشمی رفسنجانی در یادداشت‌های خود از سفر به چین با آن اشاره کرده، این است که به چینی‌ها پیشنهاد همکاری استراتژیک داده است. وی می‌نویسد «به اتکای دستور امام، پیشنهاد همکاری استراتژیک به چینی‌ها دادم و آنها استقبال کردند» (هاشمی، ۱۳۶۴: ۱۷۸). این امر نشان می‌دهد که ایران اهمیت ویژه‌ای برای روابط خود با چین قائل بوده است. روابط دو کشور تا پایان جنگ ایران و عراق بر محور تعاملات نظامی بوده است.

در دوران پس از جنگ ایران و عراق، از یک سو ایران وارد دوران سازندگی و تلاش برای پیشبرد توسعه اقتصادی شد و از دیگر سو، چین وارد دوران طلایی توسعه خود در دهه ۱۹۹۰ شده و نقش آن در اقتصاد جهانی به گونه‌ای روزافزون پررنگ شد. از همین رو در این دوران، همکاری‌های اقتصادی میان دو کشور آغاز شد و ابعاد اقتصادی و سیاسی مناسبات دو کشور بر سایر ابعاد، برتری یافت. در همین دوران، چین به تدریج در بخش‌های مهم اقتصاد ایران همچون بخش نیروگاهی، صنعت سیمان و مترو، سرمایه‌گذاری کرد. تحول استراتژیک دیگری که در این مقطع رخ داد و روابط دو کشور را ابعاد جدیدی بخشید، ورود چین به صف واردکنندگان نفت بود؛ واردکننده‌ای که تقاضای آن با سرعتی بسیار بیش از میانگین تقاضای جهانی رشد کرد.

افزون‌براین، در این دوران با فروپاشی شوروی، نظام بین‌الملل دگرگون شد و محیط امنیتی و به تبع آن دستورکار سیاست خارجی ایران و چین نیز تغییر کرد. ایران از آن مقطع تاکنون همواره با جامعه بین‌المللی و به ویژه قدرت‌های غربی در ستیز بوده است و ایالات متحده همچنان به عنوان تهدید شماره یک این کشور باقی مانده است. اما مناسبات چین با ایالات متحده در چهارچوب الگوی همکاری و رقابت استراتژیک



تحول یافته و به طور نسبی تثبیت شده است؛ بنابراین در نظم بین‌المللی تک‌قطبی و با توجه به مناسبات متفاوت دو کشور با آمریکا و جامعه بین‌الملل، زمینه‌های امنیتی و نظامی همکاری‌های دو کشور (آن‌گونه که در ادامه در بررسی بحران هسته‌ای ایران نشان خواهیم داد) کاهش می‌یابد و همکاری‌های سیاسی و اقتصادی (با اولویت مبادلات انرژی) به‌عنوان مهم‌ترین جنبه روابط دو کشور مطرح شد.

با عنایت به مقدمه ذکرشده، پرسشی که در این مقاله در پی ارائه پاسخی به آن هستیم، این است که در دوره پس از جنگ سرد چه متغیرهایی تأثیراتی تعیین‌کننده بر سیر روابط ایران و چین گذاشته‌اند؟ از نظر نویسنده، متغیرهایی که تأثیراتی تعیین‌کننده بر روابط ایران و چین می‌گذارند را به دو دسته کلی متغیرهای «توسعه‌بخش» و «محدودکننده» می‌توان تقسیم کرد. در واقع سیر روابط ایران و چین، حاصل تأثیرگذاری ترکیبی این متغیرهاست. در دره دولت‌های نهم و دهم (۱۳۸۴-۱۳۹۰) متغیرهای محدودکننده، نقش مهم‌تری در شکل‌دهی به روابط دو کشور ایفا کرده‌اند. بر این مبنا و در راستای تبیین این متغیرها، مقاله حاضر به چهار بخش کلی تقسیم شده است. در بخش نخست، چهارچوب مفهومی تبیین روابط دو کشور مورد بحث قرار می‌گیرد. در بخش دوم متغیرهای توسعه‌بخش و نقش آنها در بسط روابط دو کشور توضیح داده خواهد شد. در بخش سوم متغیرهای محدودکننده تبیین خواهند شد و تأثیرات آنها بر روابط دو کشور مورد کاوش قرار خواهد گرفت. در نهایت در نتیجه‌گیری، الگوی حاکم بر روابط دو کشور با توجه به تأثیرات این متغیرها مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۱. چهارچوب مفهومی

یکی از دشواری‌های مطالعه سیاست خارجی کشورها و به‌ویژه روابط دوجانبه، تبیین نظری آن است. به‌طورکلی در ادبیات نظری روابط بین‌الملل دو دسته نظریه وجود دارد: نظریات کلان^۱ روابط بین‌الملل که معطوف به تبیین منطق تداوم و تغییر در نظام بین‌الملل هستند و نظریات میان‌برد^۲ یا نظریاتی که به‌عنوان تحلیل سیاست

1. Grand Theory

2. Middle Range Theory

خارجی دسته‌بندی می‌شوند و معطوف به تبیین سیاست خارجی کشورها هستند. کاریست هر دو دسته یادشده، در تبیین نظری روابط دوجانبه کشورها با دشواری‌های متعددی مواجه است. عده‌ای برآنند که نظریات کلان روابط بین‌الملل اساساً برای تحلیل سیاست خارجی کشورها مناسب نیست و کاریست نظریات کلان برای تحلیل سیاست خارجی واحدها راه به جایی نخواهد برد. مهم‌ترین این افراد، *کنت والتز* است که در مقاله معروف «روابط بین‌الملل، سیاست خارجی نیست» کسانی را که از نظریات کلان (از جمله نظریه خود وی) برای تحلیل سیاست خارجی بهره می‌گرفتند مورد نقد جدی قرار داد (Waltz, 1996). در مقابل، البته دسته دیگری از محققان بر قابل اطلاق بودن نظریات کلان برای تحلیل سیاست خارجی کشورها البته با جرح و تعدیلاتی اصرار می‌ورزند (Telhami, 2002).

این دشواری طبیعتاً در تبیین نظری روابط ایران و چین نیز وجود دارد. از همین رو نمی‌توان مدعی شد که روابط این دو کشور در قالب یک رویکرد نظری به‌طور کامل قابل تبیین است. اما از میان نظریات موجود، برخی مفاهیم پارادایم خردگرایی از ظرفیت‌های بیشتری برای تبیین نظری این روابط برخوردارند. در قالب این پارادایم، دولت‌ها بازیگران عقلانی تلقی می‌شوند؛ بدان معنا که رفتار آنان بر مبنای هزینه - فایده صورت می‌گیرد. هزینه - فایده نیز در چهارچوب هزینه‌ها و فواید مادی تعریف می‌شود. به بیان دیگر در این چهارچوب منطق اقدام^۱ دولت‌ها در تنظیم روابط خود با سایرین بر مبنای حداکثرسازی منافع و به حداقل رساندن هزینه‌ها صورت می‌گیرد. در قالب این رویکرد، دولت‌ها براساس موضعی که نسبت به توزیع قدرت در نظام بین‌الملل دارند، به‌طورکلی به دو دسته حافظ وضع موجود^۲ و تجدیدنظرطلب^۳ تقسیم می‌شوند. طبیعی است که دولت‌هایی که در هریک از این دسته‌بندی‌ها قرار می‌گیرند، با منافع و تهدیدات مشترکی مواجهند و همین امر نوعی همپوشانی میان سیاست خارجی آنان فراهم می‌آورد.

ایران و چین را می‌توان دولت‌هایی تجدیدنظرطلب در نظام بین‌الملل کنونی

دانست؛ بنابراین یکی از مفاهیمی که از قابلیت توضیح‌دهندگی برخی جنبه‌های روابط دو کشور برخوردار است، مفهوم تجدیدنظرطلبی است. در ابتدا لازم است این مفهوم و نقش توضیح‌دهنده آن در روابط دو کشور را مورد بحث قرار دهیم. تجدیدنظرطلبی در رویکردهای نظری مختلف صورت‌بندی‌های متفاوتی به خود گرفته است. در قالب نظریات واقع‌گرایانه و نیز انتقال قدرت، مهم‌ترین شاخصه دولت‌های تجدیدنظرطلب، نارضایتی آنان از نحوه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل است (Johenson, 2003). افزون بر این رویکردها، مفهوم تجدیدنظرطلبی در مکتب انگلیسی نیز مورد بررسی قرار گرفته و علاوه بر توزیع قدرت، شاخصه‌های دیگری نیز برای تشخیص دولت‌های تجدیدنظرطلب به کار گرفته شده است. از منظر نویسنده، قرائت **باری بوزان** از دولت‌های تجدیدنظرطلب و شاخصه‌های آنان، بیش از سایر رویکردها می‌تواند در تبیین روابط ایران و چین مؤثر واقع شود؛ از این رو در ادامه، این رویکرد را به اختصار مورد بحث قرار خواهیم داد. از نظر باری بوزان، با دو شاخص می‌توان تجدیدنظرطلبی یا حافظ وضع موجود بودن یک دولت را تشخیص داد:

۱. اینکه آیا این کشور از جایگاه خود در رده‌بندی جامعه بین‌المللی راضی است یا نه؟

۲. آیا این کشور نهادهای موجود جامعه بین‌المللی را می‌پذیرد یا آنها را به چالش می‌کشد؟

بوزان با توجه به این دو پرسش، دولت‌های تجدیدنظرطلب را به سه گونه تقسیم می‌کند:

۱. دولت تجدیدنظرطلب انقلابی: ^۱ این دولت بنیان‌های اندیشه‌ای ^۲ نهادهای اساسی جامعه بین‌المللی را نفی می‌کند و در پی بنیان‌فکنی نظم موجود و نیز شکل و فرم جامعه بین‌المللی برمی‌آید.

۲. دولت تجدیدنظر طلب ارتدکس: ^۳ این‌گونه از دولت از ساختار نهادی و محتوای ایده‌ای جامعه بین‌الملل رضایت دارد اما وضعیت و رده‌بندی قدرت موجود

1. Revolutionary Revisionist

2. Ideational

3. Orthodox Revisionist

را نمی‌پذیرد و و از آن ناراضی است.

۳. دولت تجدیدنظرطلب اصلاح‌گرا:^۱ این دولت به دلایل ابزاری و محاسبه‌ای، برخی نهادهای جامعه بین‌المللی را می‌پذیرد، اما در مقابل سایر نهادها مقاومت می‌کند و در پی اصلاح آنها برمی‌آید و در عین حال در پی ارتقای جایگاه خود در این جامعه نیز هست.

با عنایت به اینکه ایران و چین هر دو از برخی ترتیبات حاکم بر جامعه بین‌المللی ناراضی هستند، رویکرد ایران و چین به جامعه بین‌المللی و در نتیجه روابط دوجانبه آنان را می‌توان تا حدی با توجه به مفهوم تجدیدنظرطلبی و گونه‌های دولت تجدیدنظرطلب که در بالا به آن اشاره شد، توضیح داد. روشن است که چین کنونی را نمی‌توان دولت تجدیدنظرطلب انقلابی دانست، زیرا از دوران اصلاحات و سیاست‌های باز تاکنون هرگز در پی بنیان‌فکنی نظم بین‌المللی نبوده است. البته این بدان معنا نیست که این کشور به دولتی حافظ وضع موجود تبدیل شده است. بنابراین همان‌گونه که بوزان نیز اشاره کرده است، چین را می‌توان «دولت تجدیدنظرطلب اصلاح‌طلب» محسوب کرد، زیرا این کشور از یک سو بنیان‌اندیشه‌ای نهادهای اصلی جامعه بین‌المللی و به دلایل ابزاری اقتصاد بازار را پذیرفته و در مقابل قواعد سیاسی لیبرالی مقاومت می‌کند و افزون‌بر این در پی ارتقای جایگاه خود در جامعه بین‌المللی نیز هست و از توزیع قدرت موجود در نظام بین‌الملل و چینش بازیگران ناراضی است (Buzan, 2010: 13).

اما رویکرد ایران به جامعه بین‌المللی برخلاف چین، در سه دهه گذشته چندان باثبات نبوده است، به گونه‌ای که می‌توان مدعی شد که رویکرد این کشور بین دو گونه تجدیدنظرطلبی یعنی تجدیدنظرطلبی انقلابی و تجدیدنظرطلبی اصلاح‌گرا به صورت پاندولی در نوسان بوده است. در این چهارچوب در دهه اول پس از انقلاب و تا پایان جنگ ایران و عراق، می‌توان این کشور را دولت «تجدیدنظرطلب انقلابی» محسوب کرد، زیرا ایران آشکارا در پی بنیان‌فکنی نظم موجود بین‌المللی و تغییر شکل و فرم جامعه بین‌المللی برآمد.



اما با آغاز دوران سازندگی، رویکرد ایران به جامعه بین‌المللی شروع به تغییر کرد و این کشور در مسیر تبدیل شدن به دولت «تجدیدنظرطلب اصلاح‌گرا» قرار گرفت. این تغییر رویکرد در دوره دولت اصلاحات اوج گرفت و ایران به مرزهای دولت «تجدیدنظرطلب اصلاح‌گرا» نزدیک شد. اما همان‌گونه که اشاره شد، رویکرد ایران به جامعه بین‌المللی در سه دهه گذشته پاندول وار بوده و با برآمدن دولت نهم بار دیگر رویکرد سیاست خارجی ایران نسبت به جامعه بین‌المللی به تجدیدنظرطلبی انقلابی تغییر کرد.

به‌هرحال ایران و چین را می‌توان دولت‌هایی تجدیدنظرطلب به‌شمار آورد و همین امر، فصل مشترک‌هایی در سیاست خارجی دو کشور پدید می‌آورد و بر بنیان آن حوزه‌های همکاری میان دو کشور شکل می‌گیرد. اما از دیگر سو از آنجا که این دو کشور به دو گونه مختلف دولت‌های تجدیدنظرطلب تعلق دارند، تفاوت در گستره تجدیدنظرطلبی آنان و اختلاف در رویکرد به نظم بین‌المللی محدودیت‌هایی را بر این روابط حاکم می‌کند. البته برخی دیگر از متغیرهای شکل‌دهنده به روابط ایران و چین را با توسل به این مفهوم نمی‌توان توضیح داد. به‌عنوان مثال مبادلات انرژی میان دو کشور را می‌توان نوعی منفعت مشترک عینی تلقی کرد، منفعتی که ارتباط مستقیم و مستحکمی با رویکرد سیاست خارجی دو کشور ندارد، زیرا چین با کشورهایی مانند عربستان که در دسته بازیگران حافظ وضع موجود قرار می‌گیرند نیز از تعاملات مشابهی برخوردار است. این بدان معنا نیست که حوزه انرژی یا به‌طور کلی منافع مشترک عینی تحت تأثیر رویکردهای کلان دو کشور قرار نمی‌گیرد. بنابراین بر برخی از حوزه‌های روابط ایران و چین منطبق متفاوتی حاکم است. در ادامه حوزه‌های توسعه‌بخش و محدودکننده روابط دو کشور را با تأکید بر مفهوم تجدیدنظرطلبی و نیز منافع مشترک مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲. متغیرهای توسعه‌بخش

۲-۱. برخی همپوشانی‌ها در سیاست خارجی دو کشور

همان‌گونه که سیر تحول روابط دو کشور نشان می‌دهد، سیاست خارجی ایران و چین در سطوح مختلف واجد درجاتی از همپوشانی است و این همپوشانی،

ظرفیت‌هایی در روابط دو کشور ایجاد می‌کند. در سطح کلان و در نگاه به نظم بین‌المللی همان‌گونه که اشاره شد هر دو کشور، بازیگرانی تجدیدنظرطلب به‌شمار می‌آیند.

گرچه ایران و چین دو گونه متفاوت از دولت‌های تجدیدنظرطلب به‌شمار می‌آیند، اما همین تجدیدنظرطلبی برخی همپوشانی‌ها را در سیاست خارجی دو کشور ایجاد می‌کند. به‌عنوان مثال یکی از نقاط مهم همپوشانی سیاست خارجی ایران و چین را می‌توان برداشت مشترک آنان از حاکمیت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه بین‌المللی دانست. تلقی هر دو کشور از این مفهوم با برداشت رایج لیبرالی و امریکامحور از آن متفاوت و تا حدودی متعارض است. دریافت ایران و چین از مقوله حاکمیت به تعریف سنتی و موسع از این مفهوم نزدیک است، تعریفی که در آن حاکمیت به نوعی مقدس تلقی می‌شود و طبیعتاً مداخله در آن به‌هیچ‌روی پذیرفتنی نیست. درحالی‌که در برداشت مسلط از این مفهوم، آنچه تقدس دارد حقوق بشر است و حاکمیت دولت‌ها را در راه حمایت از آن می‌توان نادیده گرفت. در واقع در برداشت لیبرالی رایج از حاکمیت، از این مفهوم به نوعی تقدس‌زدایی صورت گرفته است (Krasner, 1999). طبیعی است که اشتراک در برداشت از مهم‌ترین مفهوم سیاست بین‌الملل، زمینه مهمی برای همپوشانی سیاست خارجی ایران و چین فراهم می‌آورد. بر همین مبنا دو کشور عموماً با مداخله‌گرایی تک‌قطب در امور داخلی سایر کشورها مخالفت ورزیده‌اند. بروز و نمود این همپوشی را می‌توان در تشابه رویکرد ایران و چین به مداخله‌گرایی مجموعه غرب در بحران‌های داخلی کشورها و نیز حمایت دو کشور از یکدیگر در مواجهه با بحران‌های داخلی دانست. به‌عنوان مثال رویکرد ایران و چین به بحران سودان، بحران لیبی و بحران سوریه آشکارا مشابه یکدیگر است. در این بحران‌ها هر دو کشور همواره با مداخله قدرت‌ها در امور داخلی این کشورها مخالف بوده و بر احترام به حاکمیت آنان اصرار ورزیده‌اند. بحران سوریه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بحران‌های سیاست بین‌الملل در سال‌های اخیر به‌خوبی این همپوشی را نشان می‌دهد. در این بحران از یک‌سو چین با وتوی دو قطعنامه شورای امنیت، تلاش غرب و اتحادیه عرب برای مداخله در بحران سوریه را به بن‌بست کشاند و

ازدیگرسو ایران به‌عنوان مهم‌ترین حامی منطقه‌ای دولت سوریه رفتار کرده و همواره با مداخله خارجی در این کشور مخالفت ورزیده است. ازهمین‌روست که در صف‌بندی‌های بین‌المللی در قبال بحران سوریه، ایران، چین و روسیه در مقابل غرب، ترکیه و اتحادیه عرب قرار گرفته‌اند.

در سطحی کلان‌تر، نگرش ایران و چین به توزیع قدرت در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز نگرش آنان به نهادهای جامعه بین‌المللی را می‌توان واجد همپوشی‌های مهمی دانست. در حوزه توزیع قدرت هر دو کشور از جایگاه خود در نظم موجود بین‌المللی ناراضی‌اند و تلاش می‌کنند تا با تغییر توزیع قدرت بین‌المللی، جایگاه خود را ارتقا بخشند، گرچه شیوه دو کشور در این مسیر با یکدیگر تفاوت دارد. هر دو کشور از نظم بین‌المللی تک‌قطبی و نحوه توزیع قدرت در آن ناراضی هستند. چین در اسناد امنیت ملی خود در سال‌های اخیر همواره هژمونی طلبی برخی قدرت‌ها را به‌عنوان یکی از تهدیدات امنیت ملی خود برشمرد (State Council, 2009) و ایران نیز بدیهی است که موقعیت هژمونیک امریکا را به‌عنوان مهم‌ترین تهدید علیه امنیت ملی خود تعریف کرده است. این همپوشی زمینه‌های شکل‌گیری طیفی از همکاری‌ها میان دو کشور را فراهم آورده است. در این طیف، همکاری دو کشور در سازمان‌های بین‌المللی و به‌ویژه سازمان ملل و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، حمایت چین از ایران در بحران هسته‌ای و همکاری دو کشور در بحران‌های خاورمیانه را می‌توان بر مبنای موضع آنان نسبت به نحوه توزیع قدرت بین‌المللی توضیح داد.

به بیان دیگر همپوشی سیاست خارجی دو کشور علاوه بر اشتراک برداشت‌ها و مواضع، در حوزه‌های چندجانبه نیز بروز و ظهور دارد. در حوزه منطقه‌ای نیز ایران و چین در برخی نهادهای چندجانبه همکاری‌هایی با یکدیگر داشته‌اند. سازمان همکاری شانگهای به‌عنوان مکانیسمی چندجانبه، مهم‌ترین تجلی این همکاری است. چین اصلی‌ترین نقش را در پی‌ریزی و پیشبرد سازمان همکاری شانگهای برعهده داشته است. افزون بر این و مهم‌تر اینکه این کشور نقش اصلی را در وارد کردن ایران به این مکانیسم به‌عنوان عضو ناظر ایفا کرده است.

سازمان همکاری شانگهای، منطقه‌ای را تحت پوشش دارد که با محیط امنیتی و

منافع ملی ایران از چند جهت نقاط تلاقی مهمی دارد. آسیای مرکزی در واقع ضلع شمالی محیط امنیتی ایران است و طبیعی است که تحولات آن بر امنیت ملی ایران تأثیرگذار باشد. آسیای مرکزی، منطقه‌ای شکننده است و ایجاد ثبات در آن نیازمند همکاری بازیگران ذی‌نفع می‌باشد. افزون‌بر این کانون‌های اصلی رشد و نمو تروریسم و افراط‌گرایی (افغانستان و پاکستان) در جوار ایران و منطقه تحت پوشش سازمان همکاری شانگهای قرار گرفته‌اند و تهدیدات مشترکی را علیه این دو ایجاد کرده‌اند؛ تهدیداتی که جز در پرتو همکاری، قابل مدیریت نیست. در نهایت آنکه اعضای سازمان همکاری شانگهای به‌ویژه چین و روسیه از یکسو و ایران از دیگرسو، حضور نظامی ایالات متحده در منطقه را تهدیدی علیه امنیت ملی خود (البته به درجاتی متفاوت) می‌بینند. شاهد این مدعا اعلامیه پایانی اجلاس سران سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۵ است که در آن به‌صراحت خروج نیروهای امریکایی از منطقه خواسته شده بود (Shanghai Cooperation Organization, 2006). به دلیل همین نقاط تلاقی است که ایران مصرانه خواستار عضویت در این سازمان است و تاکنون توانسته به عضویت ناظر آن درآید. چین و روسیه بازیگران اصلی سازمان شانگهای هستند و در این میان برخی پژوهشگران نقش چین را از روسیه نیز بیشتر می‌دانند. بر این مبنا، می‌توان گفت که سازمان همکاری شانگهای یکی از نمادهای مهم عینی همپوشی در سیاست خارجی ایران و چین به‌شمار می‌آید.

۲-۲. تعاملات اقتصادی

یکی از ویژگی‌های پایدار تعامل مجموعه غرب به‌عنوان حافظ نظم موجود با دولت‌های تجدیدنظرطلب از دوران پس از جنگ دوم جهانی تاکنون، بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی برای تحت فشار قرار دادن این بازیگران و درنهایت تغییر رفتار آنان یا تغییر رژیم حاکم بر این کشورها بوده است. در این دوران، طیف وسیعی از کشورها تحت تحریم‌های این مجموعه واقع شده‌اند. ایران و چین هریک به درجاتی مشمول این تحریم‌ها شده‌اند. چین در دوران **مائو** مشمول تحریم‌هایی بود که اردوگاه کمونیسم را دربر می‌گرفت. گرچه در دوران پس از اصلاحات و



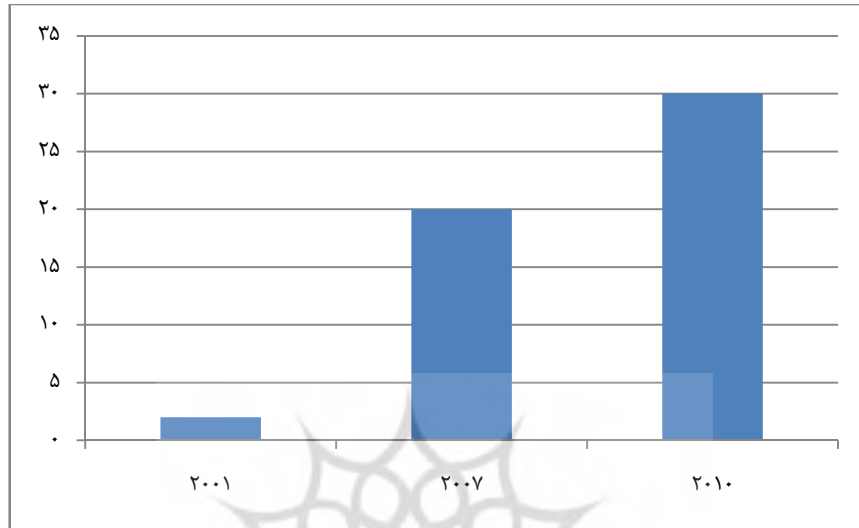
سیاست درهای باز بسیاری از این تحریم‌ها لغو شد، اما هنوز هم این کشور در حوزه نظامی و نیز فناوری‌های حساس، تحت تحریم غرب قرار دارد. ازدیگرسو ایران در سه دهه گذشته، همواره تحت تحریم‌های غرب قرار داشته، گرچه شدت این تحریم‌ها در سال‌ها و ماه‌های اخیر آشکارا افزایش یافته و سنگین‌ترین محدودیت‌ها بر تعامل این کشور با اقتصاد جهانی از سوی مجموعه غرب بار شده است. از همین رو دولت‌های تجدیدنظرطلب در حوزه اقتصاد نیز به‌سوی یکدیگر گرایش می‌یابند. در دوران جنگ سرد، شوروی به‌عنوان قطب حامی بازیگران تجدیدنظرطلب، حمایت‌های اقتصادی وسیعی از آنان صورت می‌داد تا جایی‌که اقتصاد کشورهایی چون کوبا به‌شدت به شوروی وابسته بود.

این قاعده در روابط ایران و چین به‌عنوان بازیگران تجدیدنظرطلب نیز در حال تکرار شدن است. ایران در سه دهه اخیر همواره در پی گزینه‌هایی برای مقابله با تحریم‌های اقتصادی غرب بوده است. طبیعتاً در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ که غرب از موقعیتی هژمونیک در اقتصاد جهانی برخوردار بود، گزینه‌های چندانی پیش روی ایران قرار نداشت، از همین رو این کشور در دهه ۱۹۹۰ تلاش کرد تا اروپا را جایگزین امریکا در تعاملات اقتصادی کند، تلاشی که در نهایت ناکام ماند. ازدیگرسو از میانه دهه ۱۹۹۰ و به‌ویژه از ابتدای هزاره جدید، چین به‌سرعت به‌عنوان قدرتی بزرگ در اقتصاد جهانی ظهور کرد و در اندک زمانی به دومین اقتصاد جهان تبدیل شد. ظهور چین به‌عنوان قدرتی اقتصادی، گشایشی استراتژیک برای ایران پدید آورد تا بتواند با فشارهای خردکننده غرب مقابله کند؛ از همین رو در یک دهه اخیر، تعاملات اقتصادی دو کشور به‌سرعت رو به رشد رفته است.

شاهد این مدعا چندین برابر شدن حجم تجارت دوجانبه در سالیان اخیر است. در سال ۱۹۹۴، حجم تجارت دوجانبه، ۴۴۸ میلیون دلار بود، در حالی که این رقم در سال ۲۰۰۱ به ۲/۳ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۰ به ۳۰ میلیارد دلار رسید (وابسته بازرگانی سفارت ایران در چین، ۱۳۸۹). همان‌گونه که جدول ذیل به‌خوبی نشان می‌دهد، روابط تجاری دو کشور در سال‌های اخیر به‌سرعت رشد کرده است، رشدی که برمبنای پیش‌بینی‌های مقامات ایرانی در سال‌های آتی نیز تداوم خواهد داشت. **مهرداد صفری**، سفیر ایران در چین معتقد است، حجم روابط تجاری دو

کشور در سال‌های آتی به ۵۰ میلیارد دلار خواهد رسید (صفری، ۲۰۱۰).

نمودار ۲. سیر رشد مبادلات تجاری ایران و چین ۲۰۱۰-۲۰۰۱ (میلیارد دلار)



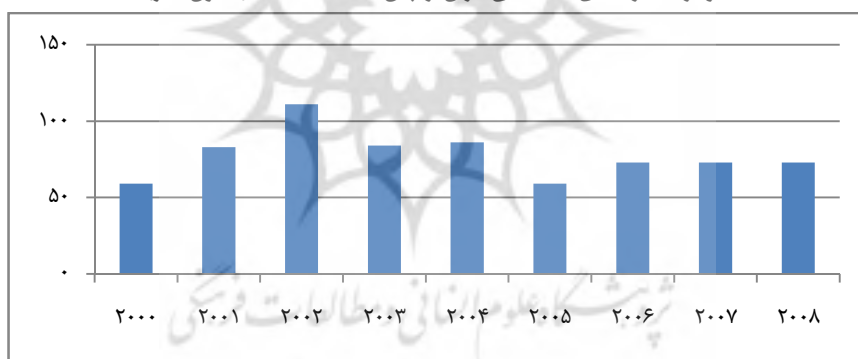
طبیعی است که چنین رشدی منطق اقتصادی ندارد. به بیان دیگر منطق بازار و مکمل بودن اقتصادهای دو کشور در این میان تعیین‌کننده نبوده است، بلکه منطق سیاسی و بیش از آن ناگزیر بودن ایران و نداشتن گزینه‌های دیگر، این رشد غیرمعمول را سبب شده است. دیگر آنکه این رشد سریع مبادلات اقتصادی با چین طبیعتاً به ضرر اقتصاد کشور و در سطحی کلان‌تر توسعه ایران است، اما هنگامی که موضوع بقای نظام‌های سیاسی مطرح می‌شود، سایر اولویت‌ها عملاً در حاشیه قرار می‌گیرند. در وضعیت کنونی و با توجه به فشارها و محدودیت‌های تشدیدشونده غرب، اهمیت تعامل اقتصادی ایران و چین به‌عنوان یکی از متغیرهای شکل‌دهنده به روابط دو کشور روزافزون است، زیرا ایران به‌گونه‌ای روزافزون به چین وابسته می‌شود و همین امر اهمیت این متغیر در سیر روابط دو کشور را افزایش می‌دهد.

۲-۳. تعاملات نظامی

تعاملات نظامی ایران و چین، پس از انقلاب و به‌ویژه در دوران جنگ شکل گرفت. در این دوران ایران به‌عنوان دولتی تجدیدنظرطلب با تحریم‌های گسترش‌یابنده‌ای مواجه شد. طبیعتاً حوزه نظامی از نخستین حوزه‌هایی بود که این کشور از سوی

قدرت‌های غربی مورد تحریم واقع شد. از همین رو گزینه‌های این کشور به بازیگران تجدیدنظرطلب محدود شد. به همین دلیل در این دوران به تدریج روسیه، کره شمالی و چین به مهم‌ترین تأمین‌کنندگان تسلیحات مورد نیاز ایران تبدیل شدند. چین در دوران جنگ ایران و عراق به این دو کشور بیش از ۵ میلیارد دلار سلاح فروخت (Carter & Ehteshami, 2004). این تعامل در دوران پس از جنگ سرد نیز تداوم یافت و به تدریج ایران به یکی از مهم‌ترین خریداران تسلیحات چینی بدل شد. طبیعتاً نارضایتی دو کشور از توزیع قدرت در صحنه بین‌المللی و نیز خاورمیانه و تمایل این دو برای بسط تعاملات استراتژیک در تبدیل شدن ایران به یکی از مهم‌ترین خریداران تسلیحات چینی، تعیین‌کننده بوده است. از آن هنگام تاکنون تعاملات دو کشور در این عرصه پیوسته رو به گسترش بوده است. همان‌گونه که نمودار ذیل (بر مبنای آمارهای مؤسسه صلح استکهلم) نشان می‌دهد، در دهه اخیر ایران همواره یکی از مهم‌ترین دریافت‌کنندگان تسلیحات چینی بوده است.

نمودار ۳. خریده‌های تسلیحاتی ایران از چین ۲۰۰۸ - ۲۰۰۰ (میلیون دلار)



بر مبنای آمارهای مؤسسه مطالعات بین‌المللی صلح استکهلم، طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ ایران پس از پاکستان دومین خریدار عمده تسلیحات چینی بوده است (Swaine, 2010).

طبیعی است که شکل‌گیری و تداوم تعاملات نظامی دو کشور را می‌توان با رجوع به مفهوم تجدیدنظرطلبی توضیح داد. قدرت‌های بزرگ عموماً مبادلات تسلیحاتی خود را در راستای شکل‌دهی یا تداوم‌بخشی به موازنه قدرت مطلوب خویش در مناطق مختلف صورت می‌دهند. از همین روست که در خاورمیانه، ایالات

متحده، مهم‌ترین منبع تأمین تسلیحاتی اسرائیل و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، به‌عنوان بازیگران حافظ نظم موجود است. ازدیگرسو چین در کنار روسیه مهم‌ترین منبع تأمین تسلیحاتی بازیگران تجدیدنظرطلب به‌ویژه ایران و سوریه است. مهم‌ترین بُعد منافع ژئوپلیتیک چین در خاورمیانه جلوگیری از هژمونیک شدن نظم منطقه‌ای و تثبیت تسلط امریکا و مؤتلفانش در خاورمیانه است. طبیعتاً تعامل تسلیحاتی با ایران در این راستا اهمیت دارد.

۴-۲. همکاری در حوزه انرژی

توسعه اقتصادی سریع چین در دو دهه اخیر و افزایش تصاعدی نیاز این کشور به انرژی و نیز محدود و ناکافی بودن منابع انرژی داخلی آن، سبب شده تا «امنیت انرژی» و چشم‌انداز آن برای این کشور به امری پراهمیت و درعین حال نگران‌کننده تبدیل شود، زیرا هرگونه اختلال در جریان انرژی می‌تواند با ایجاد مشکلات جدی در مسیر توسعه اقتصادی چین، بر بقای حزب کمونیست در قدرت، تأثیرات منفی عمیقی برجای گذارد. چین از سال ۱۹۹۳، با وجود اینکه پنجمین تولیدکننده نفت در جهان به‌شمار می‌رفت، به صف واردکنندگان این ماده پیوست. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که تا سال ۲۰۱۲، بیش از ۴۰ درصد نفت مورد نیاز این کشور باید از طریق واردات تأمین شود (Fang, 2008).

از ابتدای ورود به جرگه واردکنندگان نفت، چینی‌ها درک کردند که امنیت انرژی نیز می‌تواند حوزه‌ای برای آسیب‌پذیری استراتژیک چین باشد، به‌ویژه اگر ایالات متحده در پی استفاده از این نقطه آسیب‌پذیر برآید. زیرا امریکا مسیر عبور نفت وارداتی آنان از خلیج فارس تا دریای چین جنوبی را تحت کنترل دارد. ضعف قدرت نظامی چین، به‌ویژه نیروی دریایی آن در چنین شرایطی، این کشور را وادار می‌سازد تا در پی برقراری پیوندهای نزدیک با کشورهای نفتی به‌ویژه در خلیج فارس برآید تا به‌واسطه آن بتواند آسیب‌پذیری خود در این زمینه را به حداقل کاهش دهد؛ ازاین‌رو می‌توان گفت که امنیت انرژی عنصر اصلی منافع چین در خلیج فارس را تشکیل می‌دهد (Leverett & Bader, 2005).

در میان کشورهای منطقه خلیج فارس، ایران به دلایل زیر از ظرفیت‌های مهمی

برای گسترش و تعمیق روابط در این حوزه با چین برخوردار است:
- ایران دارنده دومین ذخایر نفتی و گازی جهان است و چین به سرعت به مصرف‌کننده عمده انرژی تبدیل می‌شود.

- ایران، در مدیریت منابع انرژی خود در قیاس با سایر کشورهای نفتی منطقه به‌ویژه عربستان متفاوت عمل می‌کند و ایالات متحده به‌عنوان رقیب استراتژیک چین، نفوذی در آن ندارد.

- تحریم طولانی‌مدت ایران از سوی غرب عملاً امکان حضور شرکت‌های نفتی غربی در صنعت نفت این کشور را از بین برده و زمینه را برای حضور و نفوذ روزافزون چین فراهم آورده است.

در واقع ترکیب ژئوپلیتیک، قابلیت‌ها و نیز محدودیت‌ها، به ایران توانایی پاسخ‌گویی به بخشی از این دغدغه چین را می‌دهد. از این رو می‌توان گفت که حوزه انرژی، از مهم‌ترین حوزه‌های شکل‌دهنده روابط ایران و چین است. ایران همواره یکی از سه عرضه‌کننده مهم نفت به چین بوده است و در مقاطعی نیز به مهم‌ترین صادرکننده نفت به این کشور تبدیل شده است. در سال ۲۰۱۱ چین مهم‌ترین خریدار نفت ایران بوده و ۱۰ درصد از نفت وارداتی خود را از طریق ایران وارد کرده است.^(۱)

افزون‌بر این قراردادهای مختلفی در زمینه سرمایه‌گذاری چین در صنعت نفت ایران نیز میان دو کشور منعقد شده یا در حال مذاکره است. البته از آنجا که نه در ایران و نه در چین تمایل چندانی به بیان اطلاعاتی و رای کلیات این موافقتنامه‌ها وجود ندارد، اظهارنظر دقیق و مبتنی بر داده‌ها در این مورد دشوار است و باید تنها به آمارها و اطلاعاتی که از سوی منابع بین‌المللی منتشر می‌شود استناد کرد. بر مبنای گزارشی که آژانس بین‌المللی انرژی در سال ۲۰۱۱ در مورد سرمایه‌گذاری شرکت‌های نفتی چین منتشر کرد، شرکت نفت فلات قاره چین در حال مذاکره برای انعقاد قرارداد ۱۶ میلیارد دلاری توسعه حوزه گازی پارس شمالی است. شرکت ملی نفت چین نیز در حال مذاکره با شرکت ملی نفت ایران برای انعقاد قراردادی ۳/۶ میلیارد دلاری به‌منظور خرید گاز مایع از فاز ۱۴ پارس جنوبی است. این شرکت همچنین در حال مذاکره با ایران برای اکتشاف و توسعه میدان نفتی

ایران در دریای خزر است.

بر مبنای همین گزارش، در آگوست ۲۰۰۹ شرکت ملی نفت چین یادداشت تفاهمی با ایران برای توسعه میدان نفتی آزادگان جنوبی به صورت قرارداد بای‌بک به امضاء رساند. در قالب این یادداشت تفاهم، شرکت ملی نفت چین ۷۰ درصد سرمایه‌گذاری، شرکت ژاپنی اینپکس ۱۰ درصد و شرکت ملی نفت ایران ۲۰ درصد سرمایه‌گذاری را صورت خواهند داد. در قالب این یادداشت تفاهم، شرکت ملی نفت چین ۲/۲۵ میلیارد دلار و شرکت اینپکس ۲۵۰ میلیون دلار در فاز اول توسعه این میدان سرمایه‌گذاری خواهند کرد. در ژوئن ۲۰۰۹ نیز توافق اولیه‌ای برای توسعه فاز ۱۱ میدان گازی پارس جنوبی میان شرکت ملی نفت چین و شرکت ملی نفت ایران به امضاء رسید که در قالب آن شرکت ملی نفت چین ۴۰ درصد، شرکت ملی نفت ایران ۵۰ درصد و شرکت پتروناس مالزی ۱۰ درصد در این پروژه سرمایه‌گذاری خواهند کرد. در قالب این توافق قرار است روزانه ۱/۷۶۵ میلیارد فوت مکعب گاز و سایر محصولات از فاز ۱۱ پارس جنوبی استخراج شود. شرکت ملی نفت چین ۴/۷ میلیارد دلار در این پروژه سرمایه‌گذاری خواهد کرد.

در جولای ۲۰۰۹ شرکت ملی نفت چین در قالب قرارداد بای‌بک با شرکت ملی نفت ایران برای اکتشاف و توسعه میدان نفتی آزادگان شمالی به مدت ۲۵ سال به توافق رسید. در قالب این توافق، انتظار می‌رود که شرکت ملی نفت چین در فاز اول این پروژه روزانه ۷۵ هزار بشکه و در فاز دوم روزانه ۱۵۰ هزار بشکه نفت در روز استخراج کند. برای تحقق این امر در فاز اول، شرکت چینی در این پروژه ۱/۷۶ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خواهد کرد و در مجموع سرمایه‌گذاری خود را به ۴ میلیارد دلار افزایش خواهد داد.

شرکت سینوپک در دسامبر ۲۰۰۸ قراردادی ۲ میلیارد دلاری برای توسعه میدان نفتی یادآوران با شرکت ملی نفت ایران به امضاء رساند. در قالب این قرارداد در فاز یک، شرکت سینوپک باید در طول چهار سال حجم نفت تولیدی از این میدان را به ۸۵ هزار بشکه برساند. در فاز دوم در طول سه سال این حجم را به ۱۰۰ هزار بشکه در روز و در نهایت به ۱۸۵ هزار بشکه افزایش دهد (Jiang, 2011). البته در مورد اجرایی شدن این قراردادها اما و اگرهای بسیاری مطرح شده که در بخش

محدودیت‌های روابط دو کشور به آن خواهیم پرداخت.

۳. متغیرهای محدودیت‌زا

همان‌گونه که در بخش چهارچوب مفهومی اشاره شد، ایران و چین به دو گونه متفاوت از دولت‌های تجدیدنظرطلب تعلق دارند؛ ایران کنونی دولت تجدیدنظرطلب انقلابی است درحالی‌که چین را می‌توان تجدیدنظرطلب اصلاح‌طلب نامید. تفاوت در نوع تجدیدنظرطلبی دو کشور طبیعتاً در مواجهه آنان با جامعه بین‌المللی و نهادهای آن، تفاوت‌هایی ایجاد می‌کند و همین امر محدودیت‌هایی بر روابط دو کشور بار می‌کند. در ادامه محدودیت‌های روابط دو کشور را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۳-۱. محدودیت‌های ناشی از انتخاب استراتژیک چین

ظهور قدرتی جدید در میان قدرت‌های بزرگ در تاریخ سیاست بین‌الملل، همواره با تغییرات اساسی در نظم بین‌المللی همراه بوده است، تغییراتی که عمدتاً با توسل به جنگ صورت تحقق به خود گرفته است. ظهور چین به‌عنوان قدرتی بزرگ در سیاست بین‌الملل موجب شده تا موضوع تأثیرگذاری آن بر نظم بین‌الملل موجود به یکی از موضوعات داغ محافل فکری و سیاست‌گذاری کشورهای مختلف به‌ویژه ایالات متحده تبدیل شود و نظریه تهدید چین در این محافل رونق گیرد. رهبران چین با درک این حساسیت‌ها تلاش دارند در نظر و عمل خود را به‌عنوان قدرتی مسئول در جامعه بین‌المللی نشان دهند؛ قدرتی که گرچه از برخی نهادهای جامعه بین‌المللی رضایتی ندارد، اما در پی بنیان‌فکنی انقلابی این نهادها نیز نیست. ازدیگرسو این کشور بخش مهمی از هنجارهای جامعه بین‌المللی را همان‌گونه که در صفحات قبل اشاره شد به دلایل ابزاری پذیرفته است تا اولاً به سایر کشورها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ و در رأس آنان ایالات متحده نسبت به پیامدهای قدرت‌یابی خود به‌نوعی اطمینان دهد و ثانیاً محیط بین‌المللی را همچنان به‌عنوان محیطی مناسب برای رشد خود حفظ کند. تئوریزه کردن ظهور مسالمت‌آمیز^۱



به‌عنوان مفهوم غالب سیاست خارجی چین حاصل چنین نگاهی به نظم بین‌المللی از یک سو و جایگاه چین در آن از دیگر سو است. پیرامون چهارچوب کلی مفهوم ظهور مسالمت‌آمیز می‌توان گفت که این مفهوم اساساً برای اطمینان‌بخشی به بازیگران بین‌المللی از پیامدهای ظهور چین و تأثیرات اقتصادی و نظامی آن به‌کار گرفته شده است. یکی از جنبه‌های پراهمیت این مفهوم، تلاش برای جلوگیری از تعارض با ایالات متحده امریکا است (Jisi, 2006). انتشار کتاب سفید شورای دولتی چین در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۵ با عنوان راه توسعه مسالمت‌آمیز چین^۱ گامی اساسی در راه تثبیت این مفهوم به‌شمار می‌آید. در این سند که چینی‌ها از آن به‌عنوان اولین سندی که به‌طور کامل و سیستماتیک به شفاف‌سازی [استراتژی کلان] دولت و مردم چین به لحاظ تئوریک و عملی می‌پردازد، نام برده‌اند؛ با تأکید بر اینکه توسعه مسالمت‌آمیز مسیر ناگزیر نوسازی چین است، تداوم حرکت در مسیر «اصلاحات و سیاست درهای باز» که دنگ شیائوپینگ معمار آن بود، مورد تأکید قرار گرفته است؛ حرکتی که ترجمان آن در وضعیت کنونی، ظهور مسالمت‌آمیز است. در این سند آمده است که چین:

در جهت ایجاد محیط بین‌المللی صلح‌آمیز به‌منظور پیشبرد توسعه خود از یک سو و حفظ صلح جهانی از دیگر سو، همت خواهد گماشت.... صلح، [سیاست] درهای باز، همکاری، هماهنگی و بازی برد-برد، از جمله اصول بنیادین ماست (State Council, 2005). بر مبنای چنین درکی از نظم بین‌المللی از یک سو و جایگاه چین در آن از سوی دیگر، می‌توان گفت که در وضعیت فعلی، مفهوم «ظهور مسالمت‌آمیز»، چهارچوب نظری شکل‌دهی به سیاست خارجی چین را فراهم می‌آورد. رفتار چینی‌ها در صحنه بین‌المللی مطابق با الزامات این مفهوم است و در واقع، این مفهوم چهارچوب نظری شکل‌دهی به سیاست خارجی چین محسوب می‌شود. همین موضع در سند دیگری که شورای دولتی چین در سپتامبر ۲۰۱۱ با عنوان توسعه مسالمت‌آمیز منتشر کرد، تکرار شده و مورد تأکید قرار گرفته است (Information Office of the State Council, 2011).

بر مبنای این مفهوم غالب، چینی‌ها در طراحی و اجرای سیاست خارجی خود از یک سو در پی ثبات‌سازی در محیط امنیتی خویش (در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی) به‌مثابه شرط لازم تداوم توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی هستند و از دیگر سو، تلاش دارند تا با ارائه تصویر بازیگری مسئول و خواهان ثبات در عرصه بین‌المللی، نگرانی‌ها نسبت به رشد سریع این کشور و پیامدهای آن را کاهش دهند. آنچه روشن است آنکه در وضعیت فعلی، چینی‌ها روابط دوجانبه خود با سایر بازیگران اعم از بزرگ، متوسط و کوچک را بر مبنای چنین چهارچوبی مدیریت می‌کنند (Honghua, 2004).

به همین دلیل، می‌توان گفت که یکی از کارویژه‌های اساسی سیاست خارجی چین در وضعیت فعلی، ایجاد میزانی از هماهنگی با نظم بین‌المللی برای پیشبرد فرایند ظهور مسالمت‌آمیز آن کشور به‌عنوان قدرتی بزرگ در صحنه بین‌المللی است. ورود این کارویژه اساسی در سیاست خارجی چین، روابط آن با دولت‌های تجدیدنظرطلب انقلابی (ایران، کوبا، کره شمالی و...) را با محدودیت مواجه می‌سازد؛ بدان معنا که نزدیکی جدی چین به این کشورها در تناقض با یکی از کارویژه‌های اصلی سیاست خارجی آن، که همانا تلاش برای ایجاد تصویر بین‌المللی قدرتی مسئولیت‌پذیر است، قرار می‌گیرد و از آنجا که اهمیت این کارویژه بسی فراتر از روابط چین با این کشورهاست، طبیعتاً چینی‌ها با ایجاد «حد» در رابطه خود با این‌گونه بازیگران، به رفع این تناقض می‌پردازند. روابط چین - ایران نیز در همین چهارچوب، یعنی روابط چین با بازیگر تجدیدنظرطلب انقلابی قرار می‌گیرد و بالطبع واجد محدودیتی است که در بالا به آن اشاره شد.

نمودهای این محدودیت را با دقت در روابط دو کشور، به‌ویژه در سال‌های اخیر، در حوزه‌های مختلف می‌توان مشاهده کرد که در ادامه به این موارد خواهیم پرداخت. بر این مبنای، مادامی که «ظهور مسالمت‌آمیز»، انتخاب استراتژیک چین در صحنه بین‌المللی باشد (که احتمالاً تا یک دهه آینده چنین خواهد بود) و به تبع آن ایجاد میزانی از هماهنگی با جامعه بین‌المللی و نهادهای آن در سیاست خارجی آن از اهمیت و اولویت اساسی برخوردار باشد و ایران نیز همچنان به‌عنوان دولت تجدیدنظرطلب انقلابی در جامعه بین‌المللی تلقی گردد، می‌توان گفت که این

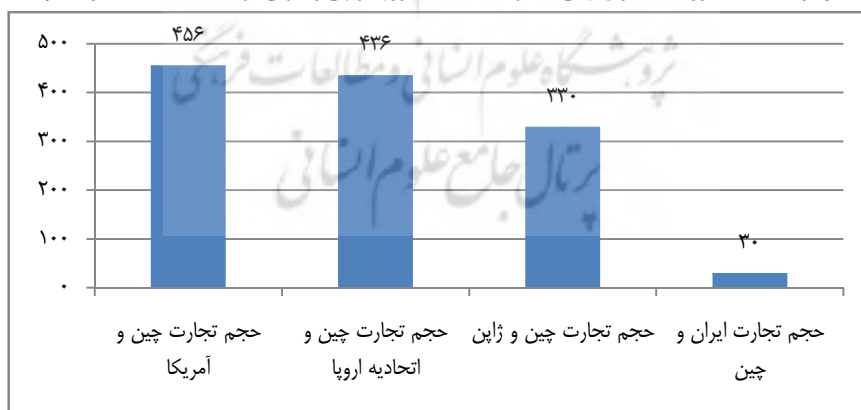
محدودیت همچنان بر روابط دو کشور حاکم خواهد بود.

۲-۳. روابط چین و قدرت‌های غربی

به موازات پیشبرد توسعه اقتصادی، روابط چین و قدرت‌های بزرگ به‌عنوان یکی از نهادهای بنیادین جامعه بین‌المللی و نیز کانون‌های اصلی ثروت و قدرت بین‌المللی، ارتقاء یافته و نقاط اتصال این کشور به این کانون‌ها آشکارا افزایش یافته است؛ افزایشی که طبیعی به‌نظر می‌رسد، زیرا پیشبرد فرایند توسعه در هر کشور نیازمند منابع لازم است و ناگزیر، بخشی از این منابع باید از محیط بین‌المللی کسب شود. از سوی دیگر، بازارهای اصلی جذب صادرات چین که در سال‌های اخیر رشدی تصاعدی داشته است نیز، عمدتاً در این کانون‌ها قرار دارد. از میان ده شریک اصلی تجاری چین، اتحادیه اروپا، ایالات متحده و ژاپن به‌عنوان کانون‌های اصلی ثروت و قدرت در رتبه‌های اول تا سوم هستند.

مقایسه حجم تجارت چین با آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن و ایران به‌خوبی این موضوع را نشان می‌دهد. همان‌گونه که در نمودار به‌روشنی پیداست، روابط تجاری ایران و چین در سال‌های اخیر اگرچه به‌سرعت گسترش یافته است، اما در مقام مقایسه با روابط تجاری این کشور با قدرت‌های غربی و ژاپن رقمی محسوب نمی‌شود.

نمودار ۴. مقایسه روابط تجاری چین با آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن و ایران در سال ۲۰۱۰ (میلیارد دلار)



در چنین فضایی، چین از راه‌های مختلف تلاش می‌کند تا این پیوندها را تحکیم

کرده و گسترش دهد. یکی از این راه‌ها، موضع‌گیری‌های سیاسی این کشور در صحنه بین‌المللی است که به‌ویژه با توجه به جایگاه آن به‌عنوان قدرتی بزرگ و دارای حق وتو، با حساسیت از سوی سایر قدرت‌ها مواجه است. به همین دلیل، چین پیوسته تلاش می‌کند در موضع‌گیری‌های خود، به‌ویژه پیرامون بحران‌های بین‌المللی، جانب احتیاط را نگاه دارد و به ملاحظات این بازیگران توجه کند. نمونه این تلاش‌ها را می‌توان در بحران هسته‌ای کره شمالی و ایران دید. در هر دو این بحران‌ها اگرچه چین متعادل‌ترین مواضع را اتخاذ می‌کند، اما همواره در این مواضع، میزانی از هماهنگی با بازیگران مسلط را حفظ می‌کند. بر این مبنا، می‌توان گفت که وجود پیوندهای قوی میان چین و کانون‌های اصلی ثروت و قدرت از یک‌سو و تمایل جدی چین به تثبیت و گسترش این پیوندها از سوی دیگر، محدودیتی مهم در روابط این کشور با بازیگر تجدیدنظرطلب انقلابی چون ایران به‌شمار می‌آید. روابط همکاری‌جویانه آمریکا و چین و تأثیر آن بر روابط ایران و چین در سال‌های اخیر نماد چنین وضعیتی به‌شمار می‌آید.

ایالات متحده به‌عنوان بازیگر ثالث، در سالیان اخیر فشارها و محدودیت‌های بسیاری بر روابط ایران و چین وارد ساخته؛ فشارهایی که در قالب تحریم شرکت‌های چینی طرف معامله با ایران، فروش تسلیحات به تایوان و... تحقق یافته است. بسیاری از شرکت‌های چینی طرف معامله با ایران در این دوران تحریم شدند و برخی معاملات پراهمیت ایران و چین با فشار آمریکا و عقب‌نشینی طرف چینی لغو شد. در سال ۱۹۸۵ چین موشک‌های ضدکشتی موسوم به کرم ابریشم را به ایران فروخت که با واکنش اعتراض‌آمیز ایالات متحده مواجه شد. آمریکا در پاسخ به این اقدام، صادرات کالاهای حساس به چین را به حالت تعلیق درآورد. از این پس ایالات متحده با حساسیت فراوان، مبادلات نظامی ایران و چین را رصد کرده و تا حد زیادی موفق به کاهش آن شده است. آمریکا از اوایل دهه ۱۹۹۰ فشارهای زیادی را به چین وارد آورد تا این کشور را از همکاری‌های هسته‌ای با ایران بازدارد و در نهایت موفق شد در سال ۱۹۹۲ تلاش ایران برای خرید رآکتور تحقیقاتی ۲۰ مگاواتی از چین را ناکام بگذارد و در سال ۱۹۹۵ نیز مانع از اجرای توافق ایران و چین مبنی بر انتقال ۲ رآکتور ۳۰۰ مگاواتی کینشان شد. ایالات متحده به این حد نیز

قانع نشد و در سال ۱۹۹۷ از چین خواست تا به تمامی همکاری‌های هسته‌ای و موشکی خود با ایران خاتمه دهد، درخواستی که از سوی چین مورد پذیرش قرار گرفت. از این مقطع به بعد تعاملات ایران و چین در حوزه کالاهای دارای کاربرد دوگانه و مبادلات نظامی محدود شد (Gill, 2007: 54).

اما نماد اصلی همکاری و هماهنگی چین با ایالات متحده برای اعمال فشار بر ایران را می‌توان در روند پرونده هسته‌ای ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد مشاهده کرد. با ارجاع پرونده ایران به این شورا، بحث‌ها پیرامون نقش چین و روسیه در مقابله با اعمال تحریم علیه ایران بالا گرفت و چین در آزمون دوشوار برای انتخاب میان ایران و امریکا قرار گرفت. دشواری این آزمون بدان لحاظ بود که همواره چین تلاش داشت در میانه روابط ایران و امریکا قرار گیرد و از تأثیرات منفی مناقشه این دو بر روابط خود با هریک از آنها بکاهد.

اما روند پرونده هسته‌ای ایران در شورای امنیت، چین را وادار به انتخاب کرد و در نهایت چهار قطعنامه این شورا با رأی مثبت این کشور همراه بود. آرای چین در این قطعنامه‌ها، مهر پایانی بر بحث‌های مربوط به ائتلاف ایران - چین زد و نشان داد که این کشور همکاری با ایالات متحده در بحران‌های بین‌المللی از جمله بحران هسته‌ای ایران را بر سایر گزینه‌ها ترجیح می‌دهد. پس از تصویب تحریم‌ها، چین در پی محدودسازی روابط اقتصادی خود با ایران برآمد و به‌ویژه معاملات بانکی دو کشور را با تضيیقاتی روبه‌رو ساخت. بانک‌های چین که عمدتاً دولتی‌اند، به تدریج از گشایش اسناد اعتباری برای بازرگانان ایرانی خودداری کردند. نکته پراهمیت آنکه این تضيیقات به دلیل فشارهای ایالات متحده صورت گرفت.

رأی مثبت چین به قطعنامه ۱۹۲۹ بحث‌های زیادی را در محافل تصمیم‌گیری ایران برانگیخت. گرچه ایران واکنش رسمی به این اقدام نشان نداد، اما نایب‌رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی چند روز پس از صدور قطعنامه از قول مسئولین وزارت امور خارجه، رأی مثبت چین و روسیه به قطعنامه را دلسوزانه خواند و همین امر واکنش‌های منفی فراوانی را در سطوح سیاست‌گذاری و رسانه‌ای ایران برانگیخت؛ واکنش‌هایی که جملگی حاکی از محکومیت اقدام چین و روسیه بود (جهان، ۱۳۸۹). برخی از صاحب‌نظران نیز که نگاهی واقع‌گرایانه به روابط ایران و



چین دارند، حمایت چین از این قطعنامه را طبیعی دانستند. **جواد منصوری**، سفیر سابق ایران در چین در مصاحبه‌ای با خبرگزاری ایلنا اعلام کرد که «چینی‌ها گمان می‌کنند مناسبات اقتصادی‌شان با ایران از آنچه در حال حاضر وجود دارد بالاتر نخواهد رفت؛ بر همین اساس ترجیح می‌دهند که با سیاست‌های غرب همراه شوند» (ایلنا، ۱۳۸۹).

همان‌گونه که سفیر سابق ایران در چین اشاره کرده، چینی‌ها با تحریم‌های اعمالی علیه ایران همراه شدند و همکاری با غرب را بر سایر گزینه‌ها ترجیح دادند. در حوزه قراردادهای نفت و گاز به‌عنوان یکی از ظرفیت‌های اساسی روابط دو کشور، چینی‌ها با تشدید بحران هسته‌ای ایران، عملاً وارد اجرای این قراردادها نشدند و سیاست انتظار را در پیش گرفتند. در واقع، علی‌رغم اینکه هر از گاهی خبر عقد قراردادهای میلیارد دلاری نفت و گاز بین دو کشور منتشر می‌شود، اما در عمل هنوز هیچ‌یک از این توافقات به مرحله اجرا نرسیده است. بی‌شک، فشارهای ایالات متحده و تشدید فضای تخاصم و تنش در روابط ایران و ایالات متحده، مهم‌ترین عوامل وقوع چنین وضعیتی است. بر این مبنا، می‌توان گفت که حساسیت ایالات متحده، تا حد زیادی در روابط ایران و چین محدودیت ایجاد می‌کند. به بیان بهتر روابط همکاری‌جویانه چین با قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه قدرت‌های غربی و به‌خصوص ایالات متحده، محدودیت‌های مهمی در روابط ایران و چین ایجاد می‌کند.

نتیجه‌گیری: نقش تعیین‌کننده متغیرهای محدودیت‌زا

با عنایت به مباحث ارائه‌شده می‌توان روند تحول در روابط ایران و چین در سال‌های اخیر را محصول تأثیرگذاری ترکیبی متغیرهای یادشده دانست. ایران و چین به‌عنوان دو دولت تجدیدنظرطلب از حوزه‌های مهمی از منافع همپوش برخوردارند. افزون‌بر این در برخی حوزه‌ها همچون مبادلات انرژی، منافع مشترک عینی است و طبیعتاً به همکاری می‌انجامد. ازدیگرسو از آنجا که دو کشور به دو گونه متفاوت از دولت‌های تجدیدنظرطلب تعلق دارند، عوامل دیگری همچون نگاه متفاوت دو کشور به نظم بین‌المللی، انتخاب‌های استراتژیک آنان و نیز بازیگران

ثالث، نقش محدودکننده‌ای در بسط روابط دو کشور ایفا می‌کنند. از این عوامل برخی از ثبات بیشتری برخوردارند و برخی دیگر تحت تأثیر تحولات سیاسی، تغییر و تحول می‌یابند. در این میان انتخاب استراتژیک چین و رفتار همکاری‌جویانه آن با قدرت‌های بزرگ و تداوم موقعیت ایران به‌عنوان دولت تجدیدنظرطلب انقلابی از ثبات بیشتری برخوردارند و تأثیرات بیشتری بر سیر کلی روابط دو کشور می‌گذارند. تجربه روابط ایران و چین در سال‌های اخیر به‌خوبی این موضوع را نشان می‌دهد.

با روی کار آمدن دولت *محمود احمدی‌نژاد* در سال ۲۰۰۵، ایران «سیاست نگاه به شرق» را به‌عنوان یکی از اولویت‌های سیاست خارجی خود اعلام کرد و تلاش‌های زیادی برای بسط روابط با کشورهای آسیایی انجام داد. *منوچهر منگی*، وزیر وقت امور خارجه در ابتدای دوره وزارت خود در این راستا تأکید کرد که متوازن ساختن روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران که مستلزم تقویت نگاه به شرق و توسعه مناسبات با کشورهای آسیایی است، در دستورکار سیاست خارجی دولت جدید قرار دارد. در میان کشورهای آسیایی، ایران گسترده‌ترین روابط را با چین داشت و طبیعتاً چین از جایگاهی ویژه در سیاست نگاه به شرق ایران برخوردار بود؛ بنابراین در اراده ایران برای بسط روابط با چین در سال‌های اخیر شکی وجود ندارد.

اما دقت در سیر تحول روابط ایران چین در این دوره نشان می‌دهد که علی‌رغم خواست ایران، روابط سیاسی با چین نه تنها توسعه نیافته، بلکه محدودتر از گذشته نیز شده است. همان‌گونه که اشاره شد در این دوره اختلاف ایران و غرب بر سر برنامه هسته‌ای ایران تشدید شد و پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع شد. در پی این رخداد و در چهارچوب سیاست نگاه به شرق، مقامات ارشد ایران، رایزنی‌های فشرده‌ای با چینی‌ها داشتند و در سطوح مختلف به این کشور سفر کردند. اما نتایج، امیدوارکننده نبود، زیرا چین به قطعنامه‌های صادره علیه ایران رأی مثبت داد و در کنار ایالات متحده قرار گرفت. هند و برخی دیگر از کشورهای آسیایی نیز واکنش مشابهی در مورد موضوع هسته‌ای ایران انجام دادند و همین امر باعث شد تا سیاست نگاه به شرق خیلی زود از ادبیات سیاست خارجی

دولت احمدی‌نژاد کنار گذاشته شود.

با تصویب قطعنامه‌های تحریمی علیه ایران، همکاری‌های اقتصادی ایران و چین گُند، و روابط، به تجارت خلاصه شد. تحریم‌ها حتی بر بخش انرژی به‌عنوان مهم‌ترین حوزه همکاری‌های دو کشور تأثیرات محدودکننده جدی گذاشت. این محدودیت‌ها را یکی از مدیران ارشد پیشین صنعت نفت ایران این‌گونه بیان می‌کند: «حاصل سیاست چینی‌ها این شده که از ما امتیاز بگیرند، بعد بازار ما را تبدیل به محل جولان کالاهای بنجل خود کنند. مثلاً در پارس شمالی چین ۴ سال پیش باید قرارداد را تمام می‌کرد. وقتی همه‌چیز تمام شد و مذاکرات به نتیجه رسید آنها قرارداد را امضا نکردند تا باعث اوقات تلخی امریکا نشوند. **قراردادهای بزرگی که ما با آنها بسته‌ایم، هیچ‌کدام فعال نیست** (تأکید از من است)... درحقیقت چینی‌ها رفتار واقعی‌شان مثل غربی‌هاست اما با زبان، ما را بازی می‌دهند» (ترکان، ۱۳۸۹).

اگر به انتخاب استراتژیک چین و روابط گسترده این کشور با قدرت‌های غربی و به‌ویژه ایالات متحده توجه داشته باشیم، در پیش گرفتن چنین رفتاری از سوی آن کشور در قبال بازیگری با ویژگی‌های ایران چندان عجیب نیست. چین همان‌گونه که اشاره شد تلاش دارد تا نقش قدرتی مسئول را در نظم موجود بین‌المللی ایفا کند و روابط سازنده با ایالات متحده را توسعه بخشد. مهم‌ترین الزام ایفای چنین نقشی، همراهی حداقلی با دستورکار بین‌المللی امریکا به‌ویژه در حوزه امنیت بین‌المللی است. به بیان دیگر در دوران پساجنگ سرد از یک سو نظام بین‌الملل دگرگون شده و از دیگر سو موقعیت ایران و چین در این نظام دچار تغییر گردیده است. همین تغییرات باعث شده تا سطح روابط دو کشور در همکاری‌های تجاری و تا حدودی اقتصادی تعریف شود و علی‌رغم برخی همپوشانی‌ها در سیاست خارجی دو کشور، همکاری‌های سیاسی میان آنان محدود شود.

از این رو می‌توان گفت، عوامل محدودیت‌زا در سال‌های اخیر نقش اصلی را در شکل‌دهی به الگوی تحول در این روابط ایفا کرده و عوامل ظرفیت‌ساز را تحت‌الشعاع خود قرار داده‌اند. حاصل چنین وضعیتی محدود شدن بیش از پیش روابط سیاسی دو کشور است.*

یادداشت‌ها

۱. البته طبق اعلام رسمی وزارت کشور، آمار مشارکت در دور نخست ۳۵٪ و در دور دوم ۲۸٪ بوده است.





منابع

الف - فارسی

- ایلنا*. ۲۳ خرداد ۱۳۸۹. «تصویب قطعنامه الزاماً به معنای اجرای آن نیست»، بازیابی در ۲ دی ۱۳۸۹، از: www.ilna.ir
- بی بی سی فارسی*. ۲۸ دی ۱۳۸۶. «ایران به محدودیت‌های بانکی چین اعتراض کرد»، بازیابی در ۲۱ اسفند ۱۳۸۷، از: <http://www.bbcpersian.com>
- تابناک*. ۱۵ شهریور ۱۳۸۹. «هووی قاتل، دیگر وارد نمی‌شود»، بازیابی در ۵ مهر ۱۳۸۹، از: <http://www.tabnak>
- ترکان، اکبر. ۵ تیر ۱۳۸۹. «شدنی نیست»، ماهنامه آوای عسلویه (تخصصی حوزه انرژی). *جهان*. ۲۴ خرداد ۱۳۸۹. «رأی روسیه و چین از سر دلسوزی است»، بازیابی در ۱ دی ۱۳۸۹، از: <http://www.jahannews.com>
- صفری، مهدی. ۸ مهر ۱۳۸۹. «سفیر ایران در چین: زمینه‌های همکاری ایران و چین بسیار گسترده است»، بازیابی در ۱ آبان ۱۳۸۹، از بخش فارسی *راديو بين المللی چین*: <http://persian.cri.cn>
- وابسته بازرگانی سفارت ایران در چین. ۱۱ مرداد ۱۳۸۹. *روند مبادلات تجاری ایران و چین*، بازیابی در ۱۳ مهر ۱۳۸۹، از: <http://www.ircoach.ir>
- هاشمی رفسنجانی، اکبر. ۱۳۸۷. *امید و دلواپسی*، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.

ب - انگلیسی

- Buzan, B. 2010. "China in International Society: is peaceful rise possible?", *The Chinese Journal of International Politics*, 5-36.
- Carter, H., & Ehteshami, A. 2004. *The Middle East's relations with Asia and Russia*, london: Routledge.
- Fang, Y. 8 December 2008. *China Getway*, Retrieved 23 March 2009, from China to Import Half Its Oil by 2010: <http://www.china.org.cn>
- Gill, B. 2007. *Rising Star; China new security diplomacy*, New York: Brookings Institution Press.

- Honghua, M. 2004. "Peaceful Rise: A Framework for China's International Strategy", *World Economics and Politics*, 17-21.
- Information Office of the State Council. 2011. *China peaceful development*, Beijing: Information Office of the State Council.
- Jiang, J. 2011. *overseas investments by chinese national oil companies*, London: International Energy Agency.
- Jisi, W. 2006. "China's Search for Stability With America", *Foreign Affairs*, 12-17.
- Johenson, A. 2003. "Is China a States quo Power?", *International Security*, 5-56.
- Krasner, S. 1999. *Sovreignty*, Princeton: Princeton University Press.
- Leverett, F., & Bader, J. 2005. "Managing China-U.S. Energy Competition in the Middle East", *The Washington Quarterly*, 29:1, 187-201.
- Shanghai Cooperation Organization. 21 April 2006. *Declaration of Heads of Member States of SCO*, Retrieved 06 19, 2009, from <http://english.scosummit2006.org>
- State Council. 12 January 2009. *China White paper on National Defence 2008*. Retrieved 12 01, 2009, from china gateway: www.china.org.cn
- State Council. 12 December 2005. *Govet. White papers*, Retrieved 07 24, 2009, from China's Peaceful Development Road: <http://www.china.org.cn>
- Swaine, M. D. 2010. Beijing's Tightrope Walk on Iran, *China Leadership Monitor*, 3.
- Telhami, S. 2002. Kenneth Waltz, Neorealism and foreign Policy. *Security Studies*, 158-170.
- Waltz, K. 1996. International Relations is not Foreign Policy, *Security Studies*, 54-57.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی